

بررسی غریزه مادری بر پایه نظریه‌های سیمون دو بووار

شیدای صفوت صفایی*

فضل الله قدسی**

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی «مهر مادری» در نظریات «سیمون دو بووار» (۱۹۴۹) است. در این تحقیق تلاش شده است با توجه به نقش مهم و اساسی زنان در جامعه و با توجه به نقطه عطف مهم در چرخه زندگی آنان که همان مادر شدن و فرزند آوری است، به بررسی نظرات گوناگون درباره «غریزه مادری» پرداخته شود. «سیمون دو بووار» (۱۹۴۹)، مادر شدن را نوعی بردگی برای زنان به حساب می‌آورد و از آنها می‌خواهد برای پایان دادن به نظام پدر سالاری، از ادواج کردن و خصوصاً مادر شدن بپرهیزند. این در حالی است که بسیاری از صاحب نظران، مادر شدن را امتیازی برای زنان در نظر گرفتند که مردان هرگز قادر به دسترسی به آن نیستند. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیلی است و با ابزار کتابخانه‌ای تهیه و تدوین شده است. نتایج تحقیق بر اساس بررسی اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که گرچه به نظر می‌رسد امروزه زنان غربی تمایل چندانی برای حفظ زندگی مشترک و فرزندآوری ندارند اما در بین آنها بسیاری تلاش می‌نمایند مادری را با پیشرفت و آزادی آشتی دهند. آنها عقیده دارند با هماهنگ سازی شرایط شغلی در اجتماع با شرایط مادران باردار یا صاحب فرزند، می‌توان آنها را برای دستیابی به پیشرفت های علمی، تحصیلی، اقتصادی و سیاسی یاری داد.

کلید واژگان: فمینیسم، غریزه مادری، سیمون دو بووار

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، ایران. (نویسنده مسئول)

ایمیل: sheida.safvat@gmail.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، ایران.

مقدمه

«غریزه مادری»^۱، مفهومی انتزاعی نیست بلکه به آنچه در باور عموم، عشق (مهر) مادری خوانده می‌شود، نزدیک است. افراد در جامعه معمولاً زمانی به غریزه مادری اشاره می‌کنند که می‌خواهند تلاش سرسختانه مادر برای محافظت از فرزندانش را توضیح دهند. اما تعابیر دیگری در حوزه ادبیات، علوم تجربی، اجتماعی، فلسفی و روان‌شناسی نیز وجود دارد. در واقع مطابق تعریف دانشنامه‌ها، غریزه به گرایش درونی و ذاتی ارگانیسم‌های زنده گفته می‌شود که باعث رخداد رفتارهای مشخصی می‌گردد و این رفتارها از سرشت انسان برگرفته میشوند که در نتیجه اکتسابی یا آموختنی نیستند. به گونه‌ای دیگر غریزه تکانه‌ای است طبیعی در جهت انجام عملی خاص، بی‌آنکه قصد و غرض یا حساب و کتاب یا حتی تصوری از آنچه انجام می‌شود، در کار باشد (مورنو^۲، ۱۹۷۰، ترجمه مهرجویی، ۱۳۹۰).

«مادری» معمولاً به مفهوم توجه و مراقبت از کودکان، ارضای نیازهای مادی، عاطفی، روانی و احساس مسئولیت در قبال آن‌ها و همچنین برقراری مناسباتی است که نیازهای آن‌ها را برآورده می‌کند (آدامز^۳، ۱۹۹۰: ۲۴) و «مادر» به یک نوع از بودن انسانی، الزامات بیولوژیکی یا زنانگی اطلاق می‌شود. در دیدگاه تعیینی بیولوژیکی، مادر بودن را سرنوشت طبیعی و بیولوژیکی زنان می‌دانند. در چنین رویکردی، رفتار مادری کارکرد غریزه مادری است و در طبیعت و بیولوژی انسانی ریشه دارد (چودورو^۴، ۱۹۷۸: ۳۲). اما در رویکردهای معاصر نسبت به جنسیت، «مادری»، نمودی از ارتباطات است که در فضای تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و حتی نژادی قابل تغییر می‌باشد (گلن^۵، ۱۹۹۴: ۱۲).

برخی نیز غریزه را گرایشهای مشترک انسان و حیوان می‌دانند که به جهت ادامه زندگی و حفظ نسل، به کار گرفته می‌شود. اعمالی چون خوردن و خوابیدن و گرایشهای جنسی از جمله غرایز اصلی محسوب می‌شوند؛ برخی فمینیست‌ها^۶ هم می‌پرسند که چرا بچه‌داری وظیفه مادران به حساب می‌آید و چرا پدران در امر مراقبت از کودکان مسئولیتی بر عهده نمی‌گیرند؟ به گفته آنان اغلب وظایف والدین در قبال فرزندان در درون مفهوم «مادری» گنجانده می‌شوند و مفهوم «پدری» صرفاً از یاری و حمایتی کلی حکایت دارد. از این رو زنانی که از زیر بار مسئولیت مادری شانه خالی می‌کنند، در نهایت باید عذرخواهی یا احساس گناه یا سرخوردگی کنند (بستان، ۱۳۸۳: ۷۹).

اما آیا مهر و محبت مادری^۷ یا آنچه سبب می‌شود مادر به مراقبت از نوزاد خود پردازد نیز از غرایز محسوب می‌شود؟ و اگر این طور است آیا این غریزه به طور ذاتی در بدن زنان وجود دارد و یا ممکن است اکتسابی بوده و متأثر از رفتارهای اجتماعی پدیدار شود؟ اگر غریزه است آیا از کودکی قابل مشاهده است و تمایل دختر بچه‌ها به مراقبت و تیمار عروسکها یا خواهر و برادر کوچکترشان دلیلی بر وجود این غریزه است؟ و یا غریزه مادری پس از رخ دادن بارداری در بدن مادران متبلور می‌شود؟ اگر این غریزه ناگزیر در بین تمام زنان وجود دارد، چگونه است که بعضی از زنها تمایلی به داشتن فرزند ندارند و حتی

۱. Maternal Instinct

۲. Moreno

۳. Adams

۴. Chodorow

۵. Glenn

۶. Feminists

۷. Motherhood

گاهی این عدم تمایل به صورت نفرت از داشتن فرزند ظهور می‌کند. اگر بخواهیم نتیجه بگیریم که این غریزه در بدن تمام مادران از زمان بارداری متبلور می‌شود باز پدیده فرزند کشی، فرزند آزاری یا عدم تمایل بعضی از مادران به در آغوش گرفتن نوزادانشان را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ آیا غریزه مادری، همان مهر مادری است؟ یا این دو مقوله کاملاً از هم جدا هستند؟ بررسی غریزه مادری از منظر فمینیست های قرن حاضر از اهداف این پژوهش بوده، که با بررسی نظریات «سیمون دو بووار» (۱۹۴۹)، در کتاب «جنس دوم» منعکس شده و به شباهت ها و تفاوت های نظرات دیگر فمینیست ها با آنچه دو بووار مطرح نموده است، پرداخته خواهد شد.

روش

طرح پژوهش، جامعه آماری و نمونه گیری: پژوهش حاضر از نوع کیفی است و با روش کتابخانه‌ای و بررسی مطالب و داده‌های تاریخی در متون ادبیات با روش توصیفی و تحلیلی انجام می‌گیرد. در روند مطالعات و انجام تحقیقات با مراجعه به کتب نگاشته شده در این زمینه و همچنین با گردآوری اسناد و مدارک از منابع گوناگون خصوصاً آثار ادبی که در طی سالهای اخیر در این زمینه منتشر شده اند، اقدام به بررسی مقایسه‌ای نظرات مختلف در زمینه غریزه مادری می‌نماییم. در این پژوهش سعی بر آن بوده که تمامی اطلاعات معتبری که در بررسی موضوع مؤثرند، جمع‌آوری و مورد بررسی قرار گیرد.

روش اجرا

برای دستیابی به پاسخ پرسش‌های پژوهش، در گام اول، مطالعه پیشینه بررسی شد و در گام دوم، مضامین از داده‌های تاریخی و کتب مرتبط، توصیف و تبیین گردید. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی است و با ابزار کتابخانه‌ای تهیه و تدوین شده است. نگرش ما مقایسه متون مختلف منتشر شده در این زمینه می‌باشد. در انجام مطالعات به حوزه‌های مختلف علوم گوناگون از جمله روان‌شناختی و جامعه‌شناختی ورود کرده و به بررسی دیدگاه‌های مختلف صاحب‌نظران در این زمینه می‌پردازیم.

- فمینیسم و غریزه مادری

دفاع از حقوق زنان به یکی از دغدغه‌های مهم عصر حاضر تبدیل شده است و با بررسی تاریخچه و پیشینه این مسئله، می‌توان آن را حائز اهمیت ویژه‌ای دانست که در برگیرنده تحولات سیاسی اجتماعی فراوان بوده و در روند تحولات خود موجب پیدایش جنبش فمینیستی و در پی آن موج‌های سه‌گانه آن گردیده است. هر یک از آنها ویژگی و شرایط خاص خود را داشته و بررسی بیشتر نشان می‌دهد که فمینیست‌ها مواضع، برنامه‌ها و اهداف گوناگون و گاه متضاد ارائه نموده‌اند. لذا تعریف واحد و منسجمی برای هر یک از اهداف آنان نمی‌توان ارائه داد. فمینیسم جدید از فمینیسم کلاسیک که پایه‌های مذهبی داشت و در مورد مظلومیت زنان سخن می‌گفت و به دنبال دنیای مطلوبی بود تا زنان به ویژه مادران نقش خاص و اساسی در پرورش بچه‌هایشان داشته باشند، دور شده است. امروزه بسیاری از رهبران جنبش

۱. Simone De Beauvoir

۲. The Second Sex

فمینیستی، زنانی را که مایلند در خانه بنشینند، مورد نکوهش قرار می‌دهند و به جای قدرت بخشیدن به آنها، احساس قربانی شدن و ضعف بودن را در آنها پرورش می‌دهند، در حالی که در نوشته‌های بنیان‌گذاران حرکت‌های فمینیستی سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۹۴۰ زنان معمول جامعه به صورت افرادی قادر، باهوش و آشنا با علایق خود ترسیم می‌شوند، زنانی که قادر بودند ۵ الی ۶ بچه را به دنیا آورند و تمام تلاش خود را بکار گیرند تا انسان‌های آزاداندیش و شریفی را پرورش دهند (کرستین^۱، ۱۹۹۴: ۲۰).

از جمله ی اینتصادها می‌توان به نظریات آنان درباره مسئله غریزه مادری اشاره کرد. «دمارنف»^۲ (۲۰۰۴، ترجمه وجدانی، ۱۳۸۹: ۱۲۶)) در کتاب خود می‌نویسد:

«یکی از اهداف فمینیسم در ۲۵ سال اخیر، برچیدن آرمان مادر فداکار و از خود گذشته بوده است. تغییرات عظیمی به واسطه کنترل باروری و دسترسی به منابع آموزشی و اقتصادی پیش آمد و بالاخره به گونه ای تصور ناپذیر به زنان برای مادری کردن حق انتخاب داد» (دمارنف، ۲۰۰۴، ترجمه وجدانی، ۱۳۸۹: ۱۲۶).

از نگاه فمینیست‌ها، عامل اقتصادی و نظام سرمایه‌داری، از عوامل ازدواج زنان و پذیرفتن سلطه مردان است. هارتمن^۳ (۱۹۷۹) از هواداران جنبش فمینیستی، علت اجبار زنان به ازدواج را به دوش نظام سرمایه‌داری می‌اندازد و می‌گوید: استدلال من این است که تفکیک شغل بر اساس جنس، نخستین روشی است که جامعه مبتنی بر سرمایه‌داری برای حفظ برتری مردان نسبت به زنان به کار می‌گیرد؛ زیرا دستمزد کمتر را در بازار کار به زنان تخصیص می‌دهد. دستمزد پایین، زنان را وابسته به مردان نگه می‌دارد و باعث تشویقشان به ازدواج می‌شود (هارتمن، ۱۹۷۹، ترجمه نهایوندی، ۱۳۸۵: ۲۱۸).

آرزوی کنترل تولیدمثل و غلبه بر بیولوژی، هسته مرکزی انقلاب جنسی و انقلاب سیاسی اواخر قرن ۲۰ است که عمدتاً به وسیله فمینیست‌ها هدایت شده است. «فایرستون»^۴ (۱۹۷۰)، در طرح خود به نام «دیالکتیک جنس»^۵ می‌نویسد:

اولین تقاضاهای نظم اجتماعی فمینیستی آن خواهد بود که به هر وسیله ممکن، زنان را از شر بیولوژی تولیدمثل نجات دهند (فایرستون، ۱۹۷۰: ۱۳). فمینیست‌ها برای مقبولیت در عرصه‌های عمومی، به شدت حقوق مربوط به جلوگیری از بچه‌دار شدن و سقط‌جنین را تبلیغ کردند و آن را برای پیشرفت زنان در قلمرو عمومی لازم شمردند و بر این امر پافشاری نمودند که زنان باید بر واقعیت‌های بیولوژیکی فائق آیند و آن را نادیده انگارند.

سیمون دو بووار (۱۹۴۹)، در تشخیص این مطلب که زنان امیدوارند در دنیای مدرن نسبت به تولیدمثل سنتی قدرت و کنترل بیشتری در دست داشته باشند، درست فکر می‌کرد، اما این گونه خواسته‌ها و آرزوها جدل‌های اخلاقی جدی را در پی داشته است. تشویق فمینیسم معاصر نسبت به «انتخاب در تولید مثل» و «ستایش فردگرایی» بحث‌های قوی را در مورد دسترسی به آموزش‌های تولیدمثلی ایجاد می‌کند (صادقی فسایی، ۱۳۸۴: ۱۲-۱۰).

در واقع موضع فردگرایی افراطی فمینیسم، زنان را به سمتی تشویق می‌کند که تکنولوژی‌های جدید را علی‌رغم آن که از نظر اخلاقی مورد شک و تردیدند، عقلانی بدانند و کنترل مطلق بر روی تصمیمات خود

۱. Kersten

۲. De Marneffe

۳. Hartmann

۴. Firestone

۵. The Dialectic of Sex

را در تولید مثل در دست داشته باشند، اما فمینیست‌ها تاکنون موفق نشده‌اند که یک اساس اخلاقی استوار و قابل قبولی را طرح کنند که از طریق آن بتوانند تصمیماتی در مورد تکنولوژی‌های تولیدمثل بشری اتخاذ کنند که به لحاظ اخلاقی درست باشد. به عبارت دیگر هیچ راهنمای اخلاقی در مورد حذف علاقه‌های نادرست و جنس‌گرایانه وجود ندارد (صادقی فسایی، ۱۳۸۴: ۱۶-۱۳).

کتاب «جنس دوم» «سیمون دو بووار» (۱۹۴۹)، یک انقلاب واقعی در هویت‌سازی زنها پدید آورد و زنانگی را مطلقاً از مادرانگی جدا کرد، گرچه پیش از آن هم زنان با اقدام به کاهش فرزندآوری و تسخیر شغل‌های مردانه به این امر پرداخته بودند، اما در میان آنها به جز معدود افرادی، دیگران توجیه و تفسیر منسجمی به منظور بیان اهداف و عملکرد خود نداشتند. در واقع «سیمون دو بووار» (۱۹۴۹)، با تقدس‌زدایی از نقش مادری، به زنها قبولاند که تنها خودشان باید برای مادر شدن تصمیم بگیرند. وی مادر شدن را در مرتبه موضوعی کاملاً علمی قرار داد که باید مورد بررسی‌های زیست‌شناختی، تاریخی، روان‌شناختی، اسطوره‌شناختی و حقوقی قرار بگیرد. وی به تضعیف تفکر غالب در مورد تسلط عشق مادری بر وجود زنان پرداخت و منکر تشویق زنان برای خدمت‌رسانی به فرزندان و خانواده (به منظور تولید مثل و یا مصالح وطن‌پرستی) گردید. «سیمون دو بووار» (۱۹۴۹)، وجود «مادران بد» را توجیهی بر عدم وجود غریزه مادری دانست. از نظر او طبیعی دانستن این غریزه به رنج و آزار مادران منجر می‌شود. مادران، فرزندان را برای ادامه نسل پدید می‌آورند و این همان نقش حیوانات برای بقا و ماندگاری است. به عقیده وی، مادران برای بقای نسل توسط مردان به اسارت گرفته شده‌اند و همین امر موجب برتری مردان بر زنان شده است. اظهار نظرات او به زودی از طرف جامعه علمی و فلسفی مورد بررسی قرار گرفت، در حالیکه باز هم زنان در بین آنها در اقلیت بودند، لیکن جرات و جسارتی که نوشته‌های وی به جامعه بخشید باعث شد که بسیاری از متفکران به بازپروری تفکرات خویش پردازند. اما اکثر فمینیست‌های متأخر این نظر را نادرست دانسته‌اند؛ به عنوان مثال، «آبرین» (۱۹۸۱)، در مخالفت با «فایرستون» (۱۹۷۰)، پیوند زنان با طبیعت از طریق تولید مثل را دارای پتانسیل آزادی بخشی دانسته است (هکمن^۲، ۱۹۹۲: ۷).

آنچه حائز اهمیت است این است که بین طرفداران فمینیسم در مورد غریزه مادری اختلاف نظر وجود دارد، البته ابتدا باید اشاره کرد که جدال و شکاف داخلی بین فمینیست‌ها تا زمانی که زن‌ان شروع به متحد شدن برای مبارزه علیه نابرابری زنان و مردان نمودند، در مباحث نظری و سیاسی خود به تعریف منسجم و واحدی برای تعریف فمینیسم دست نیافته‌اند. «رادیک»^۳ (۱۹۸۹)، فیلسوف آمریکایی و نظریه‌پرداز صلح، از دیگر متفکرانی بود که در کنار «ریچ»^۴ (۱۹۷۶)، از مادری سخن گفت و رنگ‌وبوی نظری‌تری به مباحث مطرح درباره مفهوم مادری داد. او در کتاب «اندیشیدن مادرانه» این نظریه را مطرح می‌کند که؛ ارزش‌ها، تجربیات و دانش ناشی از توانایی مادری زنان می‌تواند بدیلسی اخلاقی در برابر پرخاش‌گری و تهاجم مردان بیافریند. اندیشه مادری که بر پایه ارزش‌هایی چون سازگاری، صلح‌طلبی، سهل‌گیری، هم‌دلی، احترام، توجه، مراقبت، توجه هم‌زمان به وسیله و هدف و امتناع از جدا دانستن این دو ... استوار است، تنها مختص مادران نیست، بلکه می‌تواند به‌عنوان یک الگو برای دستیابی به دنیایی بهتر

۱. O'Brien

۲. Hekman

۳. Ruddick

۴. Rich

مورد استفاده قرار گیرد (رادیک، ۱۹۸۹). «رادیک» (۱۹۸۹)، از همگان دعوت می‌کند که مادرانه به پدیده جنگ بنگرند. نه چون مادر هستند و نه چون حتی یک زن هستند، بلکه به‌عنوان یک انسان از دریچه چشم یک مادر به انسان و حیات او بنگرند؛ به ماهیت پلید جنگ که لابه‌لای کلمه‌های تن‌زدایی شده و انتزاعی مانند «دشمنان»، «متحدان» و... گم‌شده است؛ گویی دشمن چیزی جدای از تمامی این تن‌های انسانی است و هدف این حمله‌های هوایی و زمینی و گلوله‌های کوچک و بزرگ، چیزی جدای از گوشت و پوست انسان‌هاست.

«رادیک» (۱۹۸۹)، امیدوار است که بتوان اندیشه مادرانه را به سپهر عمومی وارد کرد تا مردان و زنان یکسان و مادرانه به امور بنگرند و در نتیجه قادر باشند معنای جنگ را به‌نحو انضمامی و نه انتزاعی بفهمند. برای اندیشه مادرانه، جنگ این نیست که چه کسی و چرا پیروز است، بلکه جنگ به معنای به مخاطره انداختن جان فرزندان است که کسانی سال‌های زیادی از عمر خود را صرف محافظت، نگهداری و تربیت آن‌ها کرده‌اند. کسب و کار جنگ، مرگ است، توقف زندگی است، و هیچ چیز ارزشمندتر از جان آدمی نیست.

- دوره های تاریخی فمینیسم :

فمینیسم، از نظر تاریخی نیز به سه دوره متفاوت تقسیم می‌شود که هر کدام تحت عنوان یک موج با مشخصه‌های مختلف در مورد مطالبات زنان در دوره‌های مختلف شناخته می‌شود. این تقسیم‌بندی به صورت خلاصه به شرح ذیل ارائه می‌شود:

- موج اول: از آغاز سالهای ۱۸۰۰ شروع و به سالهای ۱۹۳۹ منتهی می‌شود. بیانگر اولین اعتراضات و مبارزات جهانی زنان در برابر نابرابری جنسیتی می‌باشد. در این دوره مطالبات اولیه زنان شامل حق رای، حق تحصیل و حق کار برای زنان مطرح بود.

- موج دوم: این موج پدید آورنده بخش مهم دیگری از این نهضت است که از اواسط سالهای ۱۹۶۰ آغاز و در حدود سالهای ۱۹۷۰ پایان می‌پذیرد. در این دوره فعالان فمینیست برای به دست آوردن حقوق مربوط به فرزندآوری، سقط جنین و راههای کنترل بارداری و همچنین به منظور مبارزه علیه خشونت مردان در خانواده، تلاش کردند.

- موج سوم: این دوره تقریباً از آغاز سالهای ۱۹۸۰ شروع شده و هنوز نیز ادامه دارد. زنان بعد از دست یابی به آزادی و برابری نسبی، به دنبال حضور هر چه بیشتر در فعالیت‌های فرهنگی و هنری هستند و در پی اثبات این مطلبند که زنان در استعداد و قریحه از مردان کمتر نیستند بلکه آنچه آنها را عقب‌نگه داشته، تأثیرات مفاهیم مختلف اجتماعی بر زنان است.

در حوزه فمینیسم توجه ویژه به موضوع مادری و مادرانگی با موج دوم فمینیسم آغاز شد و در دستور کار نظریه پردازان قرار گرفت. هر چند مادری و فمینیسم همواره در تضاد با یکدیگر تلقی می‌شوند و در کل، از نظر فعالان این جنبش، ازدواج و مادری به مثابه ابزار سرکوب زنان مد نظر قرار می‌گیرد، اما همان‌طور که ذکر شد یک شکاف اساسی بین فمینیستها وجود دارد که گاه نادیده گرفته می‌شود.

فعالان این جنبش به دو دسته تقسیم می‌شوند: «تفاوت‌گرایان» و «شباهت‌گرایان».

گروه اول یعنی: تفاوت‌گرایان به تفاوت‌های دو جنس زن و مرد معتقد هستند و مادر شدن را یک امتیاز

ویژه برای زنان می‌دانند حتی در نوشته‌های خود آن را یک برتری نسبت به مردان به حساب می‌آورند چرا که مردان هرگز توانایی فرزندآوری را ندارند. آنها با استناد به این واقعیت که ارتباط بین مادر و فرزند کاملاً جنبه زیست‌شناختی دارد، معتقدند که زنان نسبت به مردان پیوندی طبیعی‌تر و نزدیک‌تر با فرزند برقرار می‌سازند.

آنها فرض را بر این می‌گذارند که زنان غریزی دارند، که آنها را تربیت‌کنندگان فداکار می‌سازد. از نظر مخالفان این گروه، چنین طرز فکری انتظار اجتماعی از زنان را به عنوان مسئولان مراقبت از همسر و فرزندان اشاعه می‌دهد و در نتیجه منجر به همان تفکر پدرسالاری می‌گردد که فمینیستها به مخالفت با آن برخاسته‌اند. «آگاسینسکی»^۱ (۱۹۹۸)، معتقد است که مادر بودن باید به مثابه یک توانایی تفسیر شده و مدعی قدرت باشد. «کریستوا»^۲ (۱۹۹۷)، از دیگر فعالان این نحله فمینیستی، پیشنهاد می‌کند که نسل جدید فمینیست‌ها باید به ارزش‌گذاری برای مادرانگی پردازند. «دمارنف»^۳ (۲۰۰۴)، ترجمه وجدانی، (۱۳۸۹)، نویسنده کتاب «غریزه مادری» بیان می‌دارد که؛ تا کنون مطالب بسیاری در مورد مادری گفته شده است و در بسیاری از مجلات و یا از هر شبکه تلویزیونی راه حلی یا اعترافی درباره مادری دیده و شنیده می‌شود. با این حال یک چیز در مورد مادری هنوز ناگفته مانده است و آن میل و اشتیاق زنان برای مادری کردن است. به عقیده وی میل به مادری تنها به معنای اشتیاق به داشتن فرزند نیست، بلکه اشتیاق به مراقبت کردن از آنان است و این میل با آنچه وظیفه مادری از سر اجبار خوانده می‌شود، کاملاً متفاوت است. غریزه مادری، در واقع شوق و تمنای مادر برای پرورش دادن فرزندان خود و داشتن رابطه متقابل با آنهاست. گروه «شباهت‌گرایان» یا کلی‌گرایان: گروه دیگری هستند که در راس آنها «سیمون دو بووار»^۴ (۱۹۴۹) قرار دارد. برای این گروه، تفاوت‌های بیولوژیکی توجیهی برای ظهور تفاوت‌های رفتاری و تسلط جنسیتی نیست. آنها کیفیت جهان شمول بودن نوع بشر را در راس همه امور می‌دانند و تمام تفاوت‌های جنسیتی را منکر می‌شوند. آنها هر اختلافی را که مشاهده می‌شود، تحت تاثیر فرهنگ و جامعه می‌دانند، بنابراین، تفاوت‌ها تغییر پذیر هستند. شباهت‌گرایان معتقدند تساوی بین زن و مرد حاصل نمی‌شود مگر با ابطال کلیشه‌های سنتی و قدیمی جامعه. آنها معتقدند که تجربه مادری در طول تاریخ در قالب فرهنگ پدرسالار تعریف و نگاه شده است. مذهب، هنر، پزشکی، روان‌کاری و سایر حوزه‌های قدرت مردان به تعریف مادرانگی پرداخته‌اند و فاعلیت زن را در مادری نادیده انگاشته و صدای مادر را خاموش کرده‌اند. از نظر آنها مادری کاملاً مردود و به نوعی اسارت برای زنان محسوب می‌شود که آنها را از پیشرفت باز می‌دارد. علاوه بر سیمون دو بووار، «بدانتر»^۵ (۱۹۸۰) و «دلفی»^۶ (۱۹۹۴)، از جمله طرفداران این نظریه هستند. در میان این نظریه پردازان، «بدانتر» (۱۹۸۰)، بیشتر از سایرین در مورد غریزه مادری اظهار نظر نموده و با انتشار کتابهای مختلف، اقدام به انکار وجود چنین غریزه‌ای نموده است (دزکاریو کوربیل، ۵، ۱۹۹۱).

—سیمون دو بووار و غریزه مادری

در بین فعالان جنبش فمینیستی فرانسه، «سیمون دو بووار» (۱۹۴۹)، فیلسوف و نویسنده فمینیست و

۱. Agacinski

۲. Kristeva

۳. Badinter

۴. Delphy

۵. Descaries& Corbeil

اگزیستانسیالیست^۱ معروف فرانسوی، که به شکلی بسیار متناقض با عقایدش درباره مادری، «مادر» این جنبش نامیده می‌شود. فمینیستهای اگزیستانسیالیسم قائل به وجود سلسله مراتب ارزشی ای هستند که آن را ساخته‌ی اجتماع می‌دانند و معتقدند از همان دوران کودکی؛ مفهوم بالاتر و پایین‌تر از مهم‌ترین مفاهیمی است که از طریق جامعه، خانواده و نظام تربیت آموخته می‌شود (دوبوار، ۱۹۴۹، ترجمه صنعتی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۷۲). تحقیقات حاکی از این است که به رغم وجود آزادی طلبی در اگزیستانسیالیسم، تعداد اندکی از انسانها این کار را انجام می‌دهند و عموم آنها به سادگی می‌خواهند همان باشند که هستند. اگزیستانسیالیستها معتقدند فعالیتهای مردانه بر نیروهای مبهم زندگی غلبه کرده و طبیعت و زن را به خدمت خود درآورده است. از طرف دیگر نه تنها مردان و فرهنگ جامعه در پذیرش تحقیر زنان مؤثرند؛ بلکه خود زنان نیز به آن تن می‌دهند و با جان و دل آن را می‌پذیرند» (دوبوار، ۱۹۴۹، ترجمه صنعتی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۷۱۱).

دوبوار از اولین کسانی است که با انتشار کتاب معروفش «جنس دوم» که به عنوان کتاب مقدس فمینیست‌ها تلقی می‌شود، به نفی وجود غریزه مادری در زنان اقدام نموده و اصولاً به مخالفت با مقوله مادری و مادرانگی بر می‌خیزد و آن را دلیل اصلی عدم پیشرفت زنان میدانند. از نظرگاه فمینیست‌ها؛ زن در آگاهی جمعی مردان جنس دوم است، هر مردی «من یا خود» و هر زنی «آن یا دیگر» می‌شود (دالی^۲، ۱۹۹۸). بنابراین مردان با تقدیس و ارزشگذاری صفات مذکور این نقشها و مسئولیتها را به زنان تحمیل نموده‌اند و سعی می‌کنند با ترویج نظریه‌هایی در این مورد این صفات را برای زنان طبیعی و ارزشمند جلوه دهند؛ ارزشهایی که توسط نظام مردسالاری ترویج شده باید از بین برود و اخلاقی با مبنای غیر از آنچه تاکنون بوده جایگزین شود (رودگر، ۱۳۸۸: ۱۲۴).

از نظر سیمون دو بووار (۱۹۴۹)، فرزند آوری باعث می‌گردد زنان از انجام امور خارج از منزل از جمله اشتغالات سیاسی و اجتماعی محروم شده و مجبور شوند مدت زمان طولانی در منزل به مراقبت از فرزند یا فرزندانشان پردازند که در واقع باعث به هدر رفتن بهترین سالهای عمر آنها می‌گردد، در نتیجه نوعی اسارت محسوب می‌شود. وی در کتاب «جنس دوم» بیان می‌دارد که به باور وی «انسان زن زاده نمی‌شود بلکه تبدیل به زن می‌شود» (دوبوار، ۱۹۴۹، ترجمه صنعتی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۳) و دختران به علت تأثیری که از جامعه می‌گیرند از اوان کودکی نقش‌های فرهنگی معینی را می‌پذیرند.

وی معتقد است که ساختارهای فرهنگی موجود از جمله مادرانگی باعث می‌شود که زنان به استقلال اقتصادی نرسند و در نتیجه نسبت به مردان فرودست بمانند. وی بخشی از کتاب خود را مادر نام‌گذاری کرده و به بررسی مسئله مادری در زنان می‌پردازد. این قسمت با ستایش او از حق سقط جنین برای زنان آغاز می‌شود، وی با اشاره به مشکلات زنان در بارداری‌های ناخواسته و خطرات سقط جنین‌های پنهانی، به محکوم کردن قوانین آن زمان که سقط جنین را ممنوع می‌دانستند می‌پردازد (دوبوار، ۱۹۴۹، ترجمه صنعتی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۳۴۵). از نظر او جنین «بافت انسانی ناخواسته» است و با این تعبیر ارزش تولد نوزاد و مادری را تحقیر نموده است. وی به تعبیر عجیبی در مورد نطفه در شکم مادر اشاره می‌کند و سعی دارد بیان نماید که بدن زن در ابتدا از نظر بیولوژیک و زیست‌شناختی پذیرای جنین نیست. وی جنین را یک زائده گوشتی می‌داند که بدن زن، با تهوع سعی در دفع این موجود ناخواسته دارد:

۱. Existentialist

۲. Daly

«این زائده گوشتی زاده شده از تن، ولی بیگانه با تن او، روز به روز در اندرون مادر، فربه تر می شود؛ زن طعمه نوعی است که قانون های مرموز خود را به او می قبولاند و معمولاً این بیگانه شدن از خود، دچار هراسش می کند؛ هراس او با تهوع ها بیان می شود. قسمتی از این تهوع ها ناشی از تغییر ترشح های معدی است که در آن هنگام صورت می گیرد» (دوبوار، ۱۹۴۹، ترجمه صنعوی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۳۸۵-۳۴۵).

وی به این موضوع اشاره می کند که وجود این واکنش، در دیگر ماده های پستاندار، ناشناخته است، بنا بر این در انسان این پدیده به سبب انگیزه های روانی ایجاد می شود. وی معتقد است این واکنش، آشکار کننده ویژگی شدیدی است که در ماده انسانی، تضاد بین نوع و فرد را در بر می گیرد. سیمون دو بوار (۱۹۴۹) عقیده دارد، حتی اگر زن عمیقاً مایل به داشتن فرزند باشد، باز هم اندامش در ابتدای بارداری سر به طغیان بر می دارد، به عقیده وی رخ دادن حالت تهوع در بعضی زنان باردار، بیان کننده نوعی عدم قبول فرزند است و اگر به دلایل مختلف این عدم تمایل بیشتر باشد، آشوب های معدی نیز شدت می گیرد. «جوع، بی اشتهاپی و بیزاری ها، همان تردید میان میل به حفظ جنین و میل به دفع آن را نشان می دهد» (دوبوار، ۱۹۴۹، ترجمه صنعوی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۴۱۳).

از نظر سیمون دو بوار (۱۹۴۹)، نوزاد هم بعد از تولد حس خوبی برای مادر به همراه ندارد چرا که گذشته از وضع حمل عذاب آور مادر که انتظار دارد این موجود سهمی از وجود او باشد، در می یابد که او موجودی مستقل است و این موضوع باعث سرخوردگی و نومیدی زن می شود. مادر دوران بارداری را بدون او گذرانده و هیچ گذشته مشترکی با این موجود ندارد، در طول بارداری او تصویری از نوزاد در فکر خود داشته و از آن لذت می برده در حالی که بعد از وضع حمل می بیند که او بالاخره کاملاً واقعی حضور دارد و این موضع گاهی باعث تاسف مادر می شود. از نظر سیمون دو بوار، بعضی زن ها می توانند با فرزند خود رابطه ای صمیمانه برقرار کنند و به او شیر بدهند، ولی بسیاری نیز نمی توانند کودک خود را قبول کنند و بی اعتنایی حیرت آلود ساعت های اولیه مدت ها ادامه می یابد. در واقع از نظر سیمون دو بوار بعضی از نوزادان برای مادر جذاب و یگانه و بعضی دیگر مبتدل و نفرت انگیز به نظر می رسند (دوبوار، ۱۹۴۹، ترجمه صنعوی، ۱۳۸۸).

ترس ها و مسئولیت های مادری، تغییرات فیزیکی و هورمونی بدن، اختلالات در روابط زن با همسرش، نیز به این احساسات مختلف زن نسبت به نوزادش اضافه می شود. وی با ذکر مثالهای گوناگون سرانجام صریحاً به رد گزینه مادری می پردازد:

«تمام این نمونه ها کافی است که نشان دهد گزینه مادری وجود ندارد؛ این کلمه در هیچ مورد برای نوع انسانی به کار برده نمی شود، رفتار مادر از طریق مجموعه شرایط و نحوه پذیرش این شرایط توجیه می شود. همان طور که ملاحظه شد این شرایط بسیار متغیر است. ولی واقعیت این است که اگر موقعیت ها مساعد باشند، مادر در کودک غنایی می یابد» (دوبوار، ۱۹۴۹، ترجمه صنعوی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۴۱۳).

در حقیقت می توان چنین نتیجه گرفت که؛ آنچه را که سیمون دو بوار (۱۹۴۹)، متهم می سازد و به مخالفت با آن بر می خیزد پدیده مادر شدن نیست، بلکه در درجه اول حق انتخاب برای مادر شدن است و در مرحله بعد انتقاد او متوجه مادر منفعل بودن است یعنی کسی که صرفاً در خدمت خانواده باشد و خود را از مشارکت در سایر مسئولیت های اجتماعی و سیاسی دور نگه دارد. او خواستار یک تحول اساسی در زندگی، فعالیت ها و نحوه حضور مادران به عنوان یک شهروند در جامعه می باشد. او معتقد است که

طرفداری از این عقیده که زن از طریق مادر شدن به برابری با مرد می‌رسد فریبی جدی است. وی این تفکر را که قانونی ثبت شده در دل زمین و آسمان، خواهان این است که مادر و فرزند منحصرأ به هم تعلق داشته باشند، کاملاً رد می‌نماید، از نظر سیمون دو بووار، تقدس مادری نیز همچنان در گرو وجود قانونی و قابل قبول یک مرد است که با زنی ازدواج کرده باشد، در غیر این صورت مادر به تنهایی مورد تحقیر جامعه قرار می‌گیرد و این موضوع باز هم تاثیر اجتماع بر مسئله مادری را به تصویر می‌کشد:

«بسیار دیده می‌شود که به انحاء مختلف از حقوق مقدس مادری یاد شده است، اما زنان به مثابه مادر، حق رأی به دست نیاورده‌اند؛ دختری که بدون ازدواج صاحب فرزند شده هنوز مورد تحقیر قرار می‌گیرد؛ فقط از طریق ازدواج است که مادر غرق افتخار می‌شود، یعنی در حدی که تابع شوهر باقی بماند. تا وقتی که شوهر رهبر اقتصادی خانواده باشد، هر چند زن خیلی بیشتر هم به فرزندان پردازد باز هم فرزندان بیشتر به پدر وابسته‌اند تا به مادر، از این رو است که همان طور که ملاحظه شد، رابطه مادر با فرزندان، به شدت تحت تسلط روابطی است که مادر با شوهر خود دارد» (دوبوار، ۱۹۴۹، ترجمه صنعوی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۴۳۵-۴۲۳).

در دوره‌ای که این اظهار نظرها در کتاب «جنس دوم» مطرح شد، مورد استقبال بسیاری از زنان قرار گرفت و علت آن هم این بود که در این دوره فمینیست‌ها در پی دست‌یابی به مقوله‌ی «باروری خود خواسته» بودند و شعار «فرزند آوری، اگر بخواهم، هر وقت بخواهم» را به عنوان یکی از اهداف اصلی آزادی زنان، در دستور کار خود داشتند.

«سیمون دو بووار» (۱۹۴۹)، تا جایی پیش می‌رود که می‌نویسد: «شاید زمانی همکاری مردان در تولید مثل غیر ضروری گردد... و دست‌یابی به چنین هدفی خواست زنان است.» در میان سایر فمینیست‌های هم عقیده با وی، می‌توان از «فایرستون» (۱۹۷۰) نام برد وی در کتاب خود با نام «دیالکتیک جنس» بیان می‌دارد: که بیولوژی تولید مثل عامل اصلی تحت سلطه بودن زنان و تقسیم کار جنسیتی است او معتقد است که «مادری» باید از فرهنگ بشری حذف شود. از نظر فایرستون (۱۹۷۰)، تکنولوژی شیر دادن با شیشه و مهد کودک‌ها نیاز به مادری طبیعی را پایان می‌دهند. وی همچنین می‌نویسد: «اولین خواسته نظم اجتماعی فمینیستی، نجات زنان از شر بیولوژی تولید مثل به هر وسیله‌ی ممکن است» (دوبوار، ۱۹۴۹، ترجمه صنعوی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۴۳۵-۴۲۳).

البته باید توجه داشت که این خواسته سیمون دو بووار (۱۹۴۹) و فایرستون (۱۹۷۰) به شدت مورد انتقاد قرار گرفت، چرا که به عقیده برخی از فعالان فمینیستی، آنها تنها برتری را که زنان در خانواده دارند و تنها ویژگی‌ای که آنان را از مردان متمایز می‌کند، نادیده گرفته و خواهان در اختیار قرار دادن این عرصه به مردان شدند. در حالی که مردان در عرصه تکنولوژی پیشتاز بوده و به فن آوری‌های فراوانی دست یافته‌اند چنانچه این خواسته‌ی آنان هم محقق گردد، زنان علاوه بر فرودستی در حیطه خانواده و اجتماع با قرار دادن توانایی زایش خود به مردان برای همیشه فرودست خواهند ماند.

- چالش‌ها بر سر غریزه مادری

امروزه در محافل روشنفکری و تحلیل‌های فمینیستی فرانسوی هرگاه سخن از غریزه مادری به میان می‌آید، بی‌تردید با نام «بدانتر» (۱۹۸۰)، پیوند می‌خورد. وی ابتدا با انتشار کتاب خود، تحت عنوان «عشقی فراتر»، در سال ۱۹۸۰ به بررسی غریزه مادری می‌پردازد و آنرا محصولی ناب متأثر از جامعه

معرفی می‌نماید. «بدانتر» (۱۹۸۰)، سی سال بعد در سال ۲۰۱۰ اثر دیگر خود را به نام «کشمکش، زنانگی و مادرانگی» منتشر می‌سازد که در آن به مواجهه با ناتورالیست‌ها می‌پردازد که به عقیده وی سالها با به کارگیری مفهوم غریزه مادری، از موجودیت آن دفاع کرده‌اند. او قصد دارد، طرفداران غریزه مادری را متقاعد سازد که زنان در فرزندآوری به رایگان بخشی تمام و کمال، از جمله، اختصاص وقت، تغذیه با شیر خودشان و صرف تمام انرژی وجودی‌شان، مواجه هستند، بنابراین کاملاً طبیعی است که بخواهند از قبول این مسئولیت، شانه خالی کنند. «بدانتر» (۲۰۱۰) در کتاب خود، بیشتر به آمار و ارقام مربوط به کاهش نرخ باروری اشاره می‌کند (بدانتر، ۲۰۱۰: ۲۴-۱۲).

وی با بیان این مطلب که اگر یک چهارم آلمانی‌ها بدون فرزند باقی مانده‌اند به این علت است که زنان آنها در عرصه‌های دیگری به غیر از مادر شدن - که سابقاً به آنها تحمیل شده بوده - به خواسته‌های خود دست یافته‌اند، به سایر زنان نیز توصیه می‌کند که زمان صرف‌نظر کردن از بارداری فرارسیده‌است.

«بدانتر» (۱۹۸۰)، در کتاب «عشقی فراتر» با بررسی تاریخ مادری در غرب، سعی در بیان این مسئله دارد که در قرون گذشته، مادری به شکل امروزی مطرح نبوده است. وی شواهدی تاریخی بیان می‌دارد مبنی بر این که در قرون گذشته، فرزندان، اهمیت امروزی را نداشتند و تنها از قرن هجدهم به تدریج دارای اهمیت شده و در قرن بیستم به حد اعلای خود رسیده‌است. طی تحقیقات او، در قرون گذشته مرگ فرزندان اهمیت چندانی نداشته‌است و اکثراً فرزندان خود را رها می‌کردند و یا به دیگران می‌سپردند. «بدانتر» (۱۹۸۰)، بیان می‌دارد که وقتی از غریزه صحبت به میان می‌آید باید شامل تمام جهان چه اروپا و چه سایر نقاط جهان، همچنین شامل تمام ادوار زندگی بشریت باشد، در حالیکه این مسئله تنها دو قرن است که به این شکل مطرح گردیده، بنابراین مسئله غریزه مادری کاملاً تحت تأثیر اجتماع و تفکرات غالب بر آن برزنا تحمیل شده و جنبه زیست‌شناختی و طبیعی ندارد.

در مقابل این اظهار نظر، «بلافر هاردی» (۱۹۹۹)، مردم‌شناس، جامعه‌شناس و عضو آکادمی علوم آمریکا، در کتابی به نام غرایز مادری، این ذهنیت را کاملاً مردود می‌داند و اعلام می‌نماید که غریزه مادری به صورت بیولوژیکی موجود است. «چنین موضع‌گیری‌هایی به نظر من قابل قبول نیست، رد کردن کامل تمام اصول زیست‌شناختی مربوط به عشق مادری از یک سوء نیت سرچشمه می‌گیرد، هر چند به منظور دفاع از عقاید فمینیستی باشد.» او می‌گوید که رفتارهایی که به عنوان نقض و نفی این غریزه مورد استفاده مخالفین آن قرار می‌گیرد از جمله فرزند کشی و یا رد نوزاد از طرف مادر، بسته به موقعیت‌هایی که مادر در آن قرار گرفته، قابل بررسی می‌باشد (بلافر هاردی، ۱۹۹۹).

وی به نقش هورمون‌های لوسیتوسین و پرولاکتین در وابستگی بین مادر و فرزند اشاره می‌نماید. وی همچنین نقش محیط و جامعه را بر رفتارهای مادرانه دارای اهمیت به سزایی می‌داند، خصوصاً بر تأثیر حمایت اطرافیان مادران، به ویژه پدر فرزند، تأکید می‌نماید. شایان ذکر است که هیچ کدام از آنچه این دو نویسنده مطرح کرده‌اند، کاملاً مورد تأیید قرار نگرفته، چنانچه تعداد زیادی به تاریخ‌نگاری «بدانتر» (۱۹۸۰) معترض هستند و با ارائه شواهدی در هنر، به خصوص آنکه نقاشی‌های به جا مانده از قرون گذشته و همچنین ادبیات، نظریات او را مبنی بر جدیدالوقوع بودن غریزه مادری و مهر مادری مردود می‌دانند. همچنین از نظر علمی ترشح هورمون‌هایی که محرک غریزه مادری و عامل وابستگی مادر به نوزاد باشد

هنوز به اثبات نرسیده است (شروین^۱، ۱۹۹۸: ۲۶۴).

در سالهای اخیر، بین «آگاسینسکی» (۲۰۰۱) و «بدانتر» (۱۹۸۰) به عنوان طرفداران نظریات تفاوت‌گرا و شباهت‌گرا، مباحثاتی در گرفت که در پی اظهار نظرات «بدانتر» (۱۹۸۰) به عنوان دنباله‌رو عقاید سیمون دو بووار (۱۹۴۹)، درباره مسئله «مادر جایگزین» مطرح شد و «آگاسینسکی» (۲۰۰۱) از موضع خود نسبت به تفاوت‌های موجود در جنسیت زن و مرد دفاع کرده و با موضوع مادر جایگزین به مخالفت پرداخته است.

غریزه مادری: ذاتی یا اکتسابی

به اختلاف نظر بین تفاوت‌گرایان و شباهت‌گرایان، یک اختلاف دیگر اضافه گردید که همانا اکتسابی بودن و یا ذاتی بودن غریزه مادری است. «بدانتر» (۲۰۱۰)، اظهار می‌دارد که غریزه مادری، در قرن هفدهم تقریباً وجود نداشته و مادران، فرزندان خود را رها می‌کردند و معتقد است، این عقیده که مادران باید فرزندان خود را دوست بدانند از قرن هجدهم به بعد در اروپا شایع شده است. بنابراین غریزه مادری امری است اکتسابی و تحت تاثیر اجتماع و فرهنگ بشری. در پاسخ به این ادعای «بدانتر» (۱۹۸۰)، «بلافر هردی» (۱۹۹۹) در مقاله‌ای ادعا می‌کند که غریزه مادری امری خدادادی است و در نهاد هر زن وجود دارد. وی حتی با بررسی‌های علمی نشان می‌دهد که این غریزه به سبب ترشح یک هورمون در دوران بارداری در بدن زنها فعال می‌شود و این امر نمی‌تواند حاصل عوامل بیرونی و القائات فرهنگی جامعه و اعصاب پیشین باشد. ادعای هیچ کدام از این دو کاملاً اثبات نشده است و منتقدین هر یک از این نویسنده‌ها، به رد این تفکرات پرداخته‌اند (بلافر هاردی، ۱۹۹۹).

در بحث ذاتی بودن و اکتسابی بودن غریزه مادری، همان‌طور کنیبهلر^۲ (۲۰۱۵)، تاریخ نویس فمینیست فرانسوی متخصص در نگارش تاریخ زنان و مادری، در کتاب خود به نام «انتقام عشق مادری» می‌نویسد؛ در واقع رفتار بشر، صد درصد محصول طبیعت است و در عین حال صد درصد محصول تاثیرات جامعه. یعنی به همان نسبت که غریزه مادری در وجود زن به ودیعه نهاده شده است به همان میزان نیز تحت تاثیر تربیت و عوامل محیطی و رفتاری آن را کسب می‌نماید. وی معتقد است که مادر بودن باید به عنوان رکن اصلی و اساسی هویت زنان در نظر گرفته شود. درباره خود می‌گوید که به سختی در بین فمینیستها پذیرفته می‌شود. وی معتقد است که غریزه مادری همچون اهرمی است که می‌تواند دنیا را به حرکت آورد (کنیبهلر، ۲۰۰۰: ۳۲).

در مورد غریزه مادری، تفاوت آن با مهر و عشق مادری، ذاتی بودن یا اکتسابی بودن آن، زمان پیدایش آن در بدن زنان، در صورت قبول ماهیت وجودی آن و سایر جزئیات مربوط به آن، هنوز نتیجه قطعی و قابل اطمینانی حاصل نشده است. با این که در تمامی حوزه‌های مختلف علمی از جمله علوم تجربی، روان‌شناختی، فلسفه و اخلاق، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و سایر علوم به آن پرداخته شده و اظهار نظرهای متفاوتی در این باره مطرح گردیده است. به همین ترتیب از منظر فمینیست‌ها نیز این دوگانگی در رد و قبول ماهیت وجودی این غریزه در زنان، به همین ترتیب در اکتسابی بودن و ذاتی بودن آن - به شرط قبول وجود - اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد. آنها وجود عاطفه، محبت، دلسوزی و... را صفاتی

۱. Sherwin

۲. Knibiehler

دست پرورده نظام مردسالاری قلمداد می‌کنند. این درحالی است که ادله‌ی تجربی و علمی صحت وجود عنصر عاطفه را در زنان به اثبات رسانده و منشأ طبیعی برای آن قائل است. روان‌شناسان معتقدند طبق یافته‌های آنها زن از مرد عاطفیتراست و با این سرشت به دنیا می‌آید و به روابط عاطفی علاقه‌ی بیشتری نشان می‌دهد (دیکسون، ۱۹۸۲، ترجمه تمدن، ۲۲۷:۱۳۷۳). بر اساس تحقیقات، جنس زن هیجانیترو عاطفیتراست از مرد است و کیفیت این هیجان و عواطف او نیز با مرد فرق می‌کند. ۱۵ درصد مردان از فشار روانی رنج می‌برند، این رقم در مورد زنان به ۲۱ درصد می‌رسد (اسلامی نسب، ۱۳۷۱: ۱۰).

علاوه بر تفاوت در حد عقل نظری میان زنان و مردان، در عواطف نیز تفاوت وجود دارد. زنان به خاطر رسالت مادری و همسری خود، از شدت عواطف بیشتری برخوردار هستند که این مسئله به خودی خود برای زن، بسیار ارزشمند است؛ زیرا غرایز و عواطف در آدمی سرچشمه حرکت و فعالیت است و بنابر تعبیر روان‌شناسان، موتور اصلی حرکت و فعالیت مادام‌العمر در انسان، عواطف می‌باشد و نوع و شدت و ضعف آن تأثیر خاصی در زندگی فردی و اجتماعی انسان دارد. کلید سعادت و شقاوت انسان را باید در سلامت و عدم سلامت عاطفی او جستجو کرد. تنظیم و تعادل عواطف، اساس تکامل شخصیت است و شخصیت هر فرد عموماً از قوت و ضعف عواطف او سرچشمه می‌گیرد (رکاوندی، ۱۳۷۸: ۱۳۰).

«ولف» (۱۹۵۹)، طی تحقیقاتی علیه ادعاهای فمینیستها نوشت به مدد عقل و تجربه ثابت شده زنان آن گاه از روحیه‌ی سالمی برخوردارند که در تمام ابعاد شخصیتی رشد متعادل داشته باشند و استقلال فکری و شخصیتی باید در کنار بعد احساسی زنان رشد یابد (گرنٲ، ۱۹۸۹، ترجمه گنجی زاده، ۱۳۸۱: ۴۸). وقتی زنان هویت و احساسات زنانه را از دست دهند، نقشهای زنانه نیز منتفی می‌شود و احساس ارزشمندی زنانه نیز از بین می‌رود (گرنٲ، ۱۹۸۹، ترجمه گنجی زاده، ۱۳۸۱: ۴۸). از دست دادن عواطف زنانه باعث افزایش فشار روحی و جسمی سنگینی بر زنان خواهد شد (فالودی^۴، ۱۹۹۱، ترجمه زاهدی، ۱۳۷۲: ۱۹).

بحث و نتیجه گیری

فمینیسم با طرح موضوع آزادی جنسی زن و طرد نقشهای سنتی مادری و همسری، موضعی افراطی در برابر خانواده اتخاذ نمود که برای مخالفت و حذف این بنیان اجتماعی بود. فمینیست ها فرزندآوری را مسبب کنار گذاشته شدن زنها از دیگر نقش های تولیدی می دانند. آنها با تاکید بر فشارهای اجتماعی نقش مادری مدعی شدند که این فشارها بدن و انرژی زنان را در کنترل خود گرفته اند. از نظر آنها این فشارها باعث می شوند که قابلیت زنها تنها به محیط خانه محدود شود و توانایی حضور اجتماعی را از دست بدهند که این موضوع باعث حاکمیت پدر سالاری می گردد. در مقابل بعضی از نویسندگان و محققین بر این باورند که فمینیستها با تشویق زنان به مشارکت در امور خارج از خانه مانند پرداختن به مسائل اقتصادی و سیاسی، در واقع فشار مضاعفی را به آنها وارد می کنند و زنها تا به امروز، هرگز تا این اندازه زیر فشار مسئولیت نبوده اند، چرا که آنها علاوه بر انجام کارهای خانه و فرزندان، مجبور هستند به کارهای خارج از خانه نیز پردازند.

۱. Dikson
۲. Wolff
۳. Grant
۴. Faludi

به هر حال زنانی که دارای فرزند هستند غالباً "برای داشتن مشاغل حرفه‌ای، با مشکلاتی مواجه هستند، بخصوص آن هنگامی که از جانب پدر فرزندشان مورد حمایت قرار نگیرند. می‌توان گفت که مطالبات و خواسته‌های آنها افراد جامعه را به فکر و آیا باید آنها را به صرف نظر کردن از انجام مشاغل و فعالیتها تشویق و ترغیب نمود و یا برای برقراری نوعی آشتی‌سازی و هماهنگ‌سازی میان زندگی خانوادگی و فعالیت‌های حرفه‌ای زنان کوشید. بدیهی است که اراده و خواست زنها برای تجمیع حق فعالیت و مادرانگی خود، راه حل‌های جدیدی را طلب می‌کند. اکنون مشاهده می‌شود که گرچه در ابتدا سخنان فمینیست‌های مخالف غریزه مادری به نفع فعالیت اجتماعی زنان، مورد استقبال واقع شده بود، اما نسل جدید با آنها هم عقیده نیستند. امروزه زنان، در بیشتر کشورهای جهان می‌کوشند که آزادی و مادرانگی را با هم آشتی دهند، به این معنا که شرایطی فراهم شود تا زنان بتوانند به پیشرفت‌های علمی و تحصیلی خود دست پیدا کنند و در عین حال لازم نباشد که از مادر شدن چشم‌پوشی کنند. خانواده و زندگی خانوادگی، جزء لاینفک جامعه بشری به نظر می‌رسد و غریزه مادری، به جهت بقا و ادامه نسل بشر، لازم‌الوجود و فنا‌ناشدنی است.

در این بین نقش پدران نباید نادیده گرفته شود چنانچه محققان توصیه می‌نمایند، مردها نیز باید با شرکت در امور مربوط به پرورش فرزندان، به یاری همسران خود بشتابند و دولت‌ها نیز با در نظر گرفتن شرایط خاص زمینه را برای حضور بیشتر زنان آماده سازند و تسهیلاتی از قبیل مرخصی زایمان، بازنشستگی زودرس، انعطاف ساعات کار، پرداخت حقوق بیکاری و امنیت شغلی را برای زنان فراهم سازند.

تندرویهای فمینیستها، ناهنجاریهای اجتماعی فراوانی را در پی داشت. امروزه زنان غربی پایبندی چندانی برای حفظ زندگی مشترک و متعارف نشان نمیدهند و ازدواج را قیدوبندی میدانند که نتیجه ناآگاهی و برخاسته از سنت کهن است. از دیدگاه فمینیسم، همانگونه که مدرنیته بر آوار سنتها بنا گشته، می‌توان بر خرابه‌های نهاد خانواده، گونه‌های جدیدی از روابط و زندگی را بنا نهاد. چیزی که «گاردنر» (۱۹۹۲)، ترجمه محمدی، (۱۳۸۷) آن را زیور و شدن جامعه می‌خواند. در نتیجه، خانواده نادیده انگاشته شد؛ چراکه خانواده‌های جدیدی بنا شده‌اند که هسته آن، دو همجنس یا فقط زندگی اشتراکی خواهد بود. این دگرگونی در ساختار خانواده، نتیجه تغییر در مفهوم ارزشی خانواده و ناکارآمد جلوه دادن کارکردهای آن است. اینک دولتها و برخی سازمانهای غربی نیز آسیبهایی گسست خانواده را در غرب حس کرده‌اند و گویا به گونه‌ای سازمان یافته، رویکرد جدیدی به خانواده در حال شکل‌گیری است.

منابع

- اسلامی نسب بجنوردی، علی. (۱۳۷۱). بحران خودکشی. تهران: نشر فردوس.
- بستان، حسین. (۱۳۸۳). اسلام و جامعه‌شناسی خانواده. قم: انتشارات مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.
- دمارنرف، دافنه. (۲۰۰۴). فمینیسم در ترازوی نقد (جلد هشتم) غریزه مادری. ترجمه آزاده وجدانی، (۱۳۸۹). قم: دفتر نشر معارف.
- دو بووار، سیمون. (۱۹۴۹). جنس دوم. ترجمه ی قاسم صنعوی، (۱۳۸۸). تهران: انتشارات توس.
- دیکسون، ان. (۱۹۴۶). قدرت زن مؤثرترین شکردهای قاطعیت. ترجمه توران تمدن، (۱۳۷۳). تهران: نشر البرز.

- رکاوندی، سید مجتبی هاشمی. (۱۳۷۸). مقدمه ای بر روان‌شناسی. قم: انتشارات شفق.
- رودگر، نرجس. (۱۳۸۸). فمینیسم، تاریخچه، نظریات، گرایشها. تهران: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- صادقی فسایی، سهیلا. (۱۳۸۴). چالش فمینیسم با مادری. نشریه مطالعات راهبردی زنان، سال یازدهم، شماره ۲۸: ۹۳-۱۱۶.
- فالودی، سوزان. (۱۹۹۱). اگر زنان با مردان برابرند؛ پس چرا؟. نشریه زنان، ترجمه زهره زاهدی. (۱۳۷۲). دوره ۲، شماره ۱۲: ۱۹-۲۵.
- گاردنر، ویلیام. (۱۹۹۲). جنگ علیه خانواده. ترجمه معصومه محمدی. (۱۳۸۷). قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- گرنت، تونی. (۱۹۸۹). زن بودن. ترجمه فروزان گنجیزاده، (۱۳۸۱). تهران: نشر ورجاوند.
- مورنو، آنتونیو. (۱۹۷۰). یونگ خدایان و انسان مدرن. ترجمه داریوش مهرجویی. (۱۳۹۰). تهران: نشر مرکز.
- هارتمن، هایدی. (۱۹۷۹). مردسالاری و تفکیک شغل بر اساس جنسیت. ترجمه آویده نهایندی. (۱۳۸۵). تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.

- Adams, Parveen & Elizabeth Cowie. (1990). *The Woman In Question*. Cambridge: MIT Press.
- Agacinski, Sylviane. (2001). *Parity of the Sexes*. New York: Columbia University press.
- Badinter, Elisabeth. (2010). *Le Conflit: la femme et la mère*. Paris: Edition Flammarion.
- Badinter, Elisabeth. (1980). *L'Amour en plus: histoire de l'Amour maternel*. Paris: Flammarion.
- Blaffer Hrdy, Sarah. (1999). *Mother Nature: Maternal Instincts and How They Shape the Human Species*. New York: Ballantine Books.
- Chodorow, Nancy. (1978). *The Reproduction Of Mothering*. Berkeley: University Of California: Press.
- Daly, Mary. (1998). *Pure Lust: elemental frminism philosophy*. Boston: Women's Press.
- De Beauvoir, Simone. (1945). *The Second Sex* trans. H. M. Parshley. (1975). New York: Alfred A. Knopf.
- Delphy, Christine. (1994). *Familiar Exploitation: A New Analysis of Marriage in Contemporary Western Societies*. *American Journal of Sociology*, Vol. 99: Issue. 6: 1633-1635.
- De Marneff, Daphne. (2004). *Maternal Desire: On Children, Love, and the inner Life*. Boston: Back Bay.
- Descarries, F. & Corbeil, C. (1991). *Penser la maternité: les courants d'idées au sein du mouvement contemporain des femmes*. *La Bibliothèque Paul-Emile-Boulet de l'Université du Québec à Chicoutimi*.
- Fireston, Shulamith. (1970). *The Dialectic of Sex*. New York: Bantam Books.
- Glenn, Evelyn Nakano. (1974). *Social Constructions of Mothering: A Thematic Overview*. In E. Glenn, G. Chang & L. Forcey, ed. *Mothering: Ideology, Experience and Agency*. London: Routledge.
- Hekman, Susan J. (1992). *Gender and Knowledge*. Boston: Northeastern University Press.
- Kersten, Katherine. (1994). *How the feminist establishment hurts women: a christian critiaue of a movement gone wrong*. *Christianity Today*, June 20m vol 38, no.7: 20-25
- Knibiehler, Yvonne. (2015). *La revanche de l'amour maternel*. Paris: érès.
- Knibiehler, Yvonne. (2000). *Histoire de mères et de la maternité en occident*. Paris: Puf.
- Kristeva, Julia. (1997). *New Maladies of The Soul*. New York: Columbia University Press.
- O'Brien, Mary. (1981). *The Politics of Reproduction*. New York: Harper Collins.
- Rich, Adrienne. (1976). *Of woman born: motherhood as experience and institution*. New York: Norton.

- Ruddick, Sarah. (1989). *Maternal Thinking: Towards a Politics of Peace*. Boston: Beacon Presse.
- Sherwin, Susan. (1998). *Abortion through a Feminist Ethics Lens*. *Revue Canadienne de philosophie*, Volume 30, Issue 3m summer 1991: 327-342.
- Wolff, Toni. (1959). *Structural forms of the feminine psyche*, Zurich: Privately printed for the C.G. Jung Institute.



A Survey of Maternal Instinct Based on the Theories of Simone De Beauvoir

S. Safvat Safai*

S. F. Ghodsi**

Abstract

The main purpose of the present research was to investigate «Simone de Beauvoir's» (1949) point of view on «maternal love». This study investigated the various ideologies on «maternal instinct» with regard to the important and principal role of women within the society during their lifetimes, which considered the childbirth and motherhood. «Simone de Beauvoir» (1949) considered motherhood as a form of female slavery and asked them to avoid marriage and childbirth to end the patriarchal culture. This was whilst many philosophers considered motherhood a privilege, which could not be achieved by men. The method used in this research was a descriptive-analytical, with the implementation of library tools. The findings based on the analysis of evidence and data indicated that despite a lack of enthusiasm shown by modern western women for married life and motherhood, there were many amongst them who tried to conjoin motherhood with progress and freedom. They believed that by creating a balance between the societies' working condition and that of the pregnant women and mothers, they could be helped to attain scientific, educational, economical and political progress.

Keywords: feminism, maternal instinct, Simone de Beauvoir.

* Doctoral Student, French Language and Literature Department, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding author, email: sheida.safvat@gmail.com)

** Assistant professor, French Language and Literature Department, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.